

نقل قوم و حج آخرون و غلبه عوایب عز و نادمی ساد به الامتواجوا. بر او نماند و اجر بجاء لاتدخولوا و اراحدیم  
 جمع الناس با یهم و استعمل بن عباس علی البصرة و رجع الی الکوفة انشد قصه معنی آنکه آنما زینب را نیست که  
 سبب ان اطفال شکرست همایگر نموده بعد از طعن در عانت لسان کار با استعمال تبر و کمان رسیده و سفا  
 هم متابعت معاونت به بیان نموده همایگر زار گرم را خفتند و عساکر زهر قرین اسیر و اعمل نموده  
 بود و جمیع مقتول شدند و جمیع زخم پرده شدند و صحابه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام غالیانند و نادمی نهم  
 نداد و در که تعاقب گرختگان بکنند و ناز زخم رسیده با تمام برسانند و در خاکه یکبار داخل نشوند بعد از آن  
 آنحضرت علیه السلام مردم را جمع فرموده بجهت از آنها گرفت و بعد المد بن عباس رضی الله عنهما را والی  
 بصره نموده خود بکوفه مراجعت فرمود و دیگر آنکه آنچه فرموده این بزرگواران عام لیاقت مرتفعه خلقت را  
 اصلا محقق نبودند بلکه بهترین اهل عصر خود میدانستند مجادل را بر سر مدینه بگویند اینهمه باعث فضیلت  
 این بزرگواران نمیتواند باشد بلکه از آنجا که دیده و دانسته قرابت قریبه آنجناب بر سر کائنات است  
 اسلام و محال بود و اجتهاد در اعلا کلام اسلام و مسالک کمال و نقد اهل و فواضل آنحضرت علیه السلام  
 برای العین مشاهده نموده یم پوشیده رده بطریق وجود و لدا و لجا و استبداد در صد و سار شده و تقا  
 آنحضرت علیه السلام در آمده بودند و نزد وبال آنها از یاد ارجحیت آن شخص خواهد بود که در حقیقت  
 آنحضرت واقف نبود و نارضا با اینجاب مینمودند از اینجا است که چون ایس لعین را که وجود امتثال  
 امر الهی بنموده مطرد و رحمت الهی با خود و سعادت گردید و توبه این بزرگواران بجهت پیوسته دیگر آنکه  
 حل نمودن کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ظاهر فرع محمول بودن نصوص حضرت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله است بر ظاهر است و کلیت این قول در جبر منع است بسیار از نصوص آنحضرت  
 محمول بر ظاهر است از انجا در شکوة از عائشه صدیقه رضوان الله علیها روایت کرده ان جللا استاذ  
 علی رسول الله صلی الله علیه و سلم انذالوا الی بن العنبرة او بنی اساخ العنبرة فلما دخل الی الی القول فقلت یا رسول الله  
 قد قلت ما قلت ثم لنت له القول فقال ان شر الناس منزلة یوم القیمة من یکره الناس اتقاء فحشه  
 یعنی بدترین مردمی دستوری خواست که بکنور فایض النور حضرت کائنات علیه و آله  
 الصلوة و السلام حاضر شود آنحضرت فرمود دستوری بدید او را پس قبیله است یا بدید او را

و طارقه باص حضرت عثمان را از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام کبره در بره نموده است چه جناب عثمان  
 و طلحه و زبیر علیهم السلام سرسلسله جماعت بودند. امیر جناب تار فتنه و پامت اخواسه مردم از حضرت عثمان دست  
 بر قتل آنجا بکشند مد چنانچه کتب سیه و اشار و حدیث و احادیث و اسما بران دلالت دارد و سابقاً رسته  
 از ان مذکور است از آنجا این بیشتر در بنایه میفرماید و منده حدیث عایشه رضه اری الله علیها اقلوا غللاً  
 اقلوا الغللاً یعنی عثمان انتہ یعنی بکشید غللاً ایضاً نخل را یعنی سر و اجتمع در از ریش او از نخل در نخل  
 حضرت عثمان را اراده میفرمود و این عبدالبر در کتاب استیعاب آورده و کما ذین شام عن ابیه عن  
 قتادة عن جارد بن ابی سبره قال نظر مروان بن الحکم الی طلحة بن عبید اللہ یوم الجمل فقال لطلب  
 بناری بعد الیوم فرماه لبسم فقتل انتہ یعنی مروان بن الحکم که ابن عم و وزیر و داماد جناب عثمان بن  
 عفان و با آنجناب روار محصور بودند و از کوائف سوانح اطلاع تام داشت در روز جنگ جمل نظرش  
 بر طلحه بن عبید اللہ افتاد و تیر به بجانبش انداخته بقتلش پرداخته گفت بعد از امر و طلب خون عثمان  
 نلکم یعنی قصاص از قاتلش گرفتیم نیز عبد البر در کتاب استیعاب میفرماید و لا یختلف العلماء الثقات  
 فی ان مروان قتل طلحة یومئذ و کان فی حربه اختلاف فی ان علماء ثقات در نیکه مروان طلحه را در  
 روز جمل کشت باطله از تامل در وقایع قتل خلیفه سوم که از روی کتب سیر و اخبار مرویست بوضوح  
 انجامد که باعث بر عزیل و قتل جناب عثمان بن عفان برخی از صحابه عظام بودند و عایشه صدیقہ و طلحه  
 از پیش قدمان ابن واقع اند و با آنکه این جماعت خود مردم را بر قتل جناب عثمان تحریر و ترغیب و  
 خوش را بدر ساختند بعد از ارتحال آنجناب بر آن تحصیل جاه و اعتبار طلب خون آنجناب دستاورد

اسعاف مرام خود نمودند و نعم باقیین بیت

خوش آنکه شب کشی و روز آیم بر سر که آه این چه کس است و گذشته است این را  
 و یگر آنکه قول او قریب بود که بصلح انجامد بین عبدالمدین سبا و امثال ابی مرضی و سکا طرفین  
 جنگ و قتال آغاز کردند ممنوع و مخالف کتب صحاح است قسطلانی در شرح صحیح بخاری متن  
 شرح احادیث باب و م بعد از باب نقضه التي تموج موج البحر یگوید و عند الطبری ان اول ما وقعت  
 الحرب ان صبیان العسکرین تسابوا ثم تراوا ثم بتعم السفن و ثبت الحرب کانوا احد قوا

که در قضا منبر را تصویب فرموده و جمیع صحابه را پای پیاده شده کلیه این قول در چیز منصفیت و بر تقدیر تسامح  
و فرض صحت وایت و محفوظ بودن آن محتمل است که اشراق بن و آیات که بطریق اهل سنت روایت شده  
اند بر تعریف معمول باشد لا بد لایق بدان احتمال سن دلیل از آنجا که فاضل نا سب تفصیل روایات هر  
بودند لا برم در جواب نیز طریق اجمال سلوک گردین و بیخی تفصیل آن شان است و کما و کما و کما و کما  
سابقه بشر و طایفه یونان انجامیده که تسمیه اهل سنت و جماعت شیعه اولی علی علیه السلام است  
است مستحدث مبتدع و تسمیه است جدید مخترع و طبع است ناشی از کمال قاحت و بیخالی و محض  
از پی محققین علمای اهل سنت مانند عبدالکریم شهرستانی که از فحول علمای اهل سنت است و محقق شریف که  
مستغنی از تعریف است و دیگران تصریح و تفصیل نمودند و کما شیعه عبارت از آن جماعت است که آن حضرت  
علیه السلام را بعد پیغمبر خدا علیه السلام و امام بلا فصل بدانند و اعتقاد کنند که امامت از او  
و از اولاد او بیرون نغیر و در متابعت و اعتقاد است آنجناب را مگر به بیاعتاد انکارند و بدهند  
عبارت شرح المواقف الشیعی لذین شایعوا علیها و قالوا انه الامام بعد رسول الله بالقرآن و احادیث  
و احادیث و اعتقاد و ان الامامة لا ینخرج عنه و عن اولاده و ان من خرجت فاما یظلم لیون غم و اما  
تبیق من و من اولاده است یعنی در اهل سنت و جماعت منقول است چنانچه مخفی نیست بلکه این  
شیعه شیعیان و معاویه اند چه سابقا بمرض بیان آمده که مراد از نسبت محبت شخص است و آن  
جماعت جماعت معاویه و انکار این امر که از قبیل انکار یدیهیات است و مکافهه که قابل جواب  
نیست پس تاویل عباراتی که در کتب تاریخ قدیمه و استیعاب تاریخ و اقدمی واقع شده فلان  
من شیعه و فلان من شیعه علی که از قبیل بنا و الفاسد علی الفاسد و از باب توجیه کلام لقا  
بما یرحمه به قایل است در نوع و مضمون است تفصیل مقام آنکه شیعه شخص چنانکه دانستی یعنی تاریخ مختصر  
است و تاریخ را تعجیب قبوع لازم است و از جمله ضروریات است که اهل سنت و جماعت اگر  
او عا میکتند که تاریخ حضرت امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت علیه السلام استیم لیکن در مسایل کلامیه  
و فقهیه و در تعجیب عبرت ظاهره علیه السلام را منظور نظر ننهند بلکه در مسایل اصولیه تاریخ  
و کلامیه را در نظر ندارند و در مسایل کلامیه و فقهیه و در مسایل اصولیه تاریخ

چون در مجلس خلد مشاغل استسعاد یافت آنحضرت علیه الصلاة والسلام با گفتگوار اطلاق نمود پس گفت امری غیر  
فرمودی آنچه فرمودی پسر فلانم نمودی گفتگوار ابا و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود بدترین مردم آنرا است  
شکر است در روز قیامت کسی است که مردم از او گراه ترس و خوف فحش او داشته باشند و قبیله ابوالمیثاب  
سعی در این کلام از کتاب خود میگوید و در کتب عن عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله قال فی حارث بن الکلام سئد  
عمر بن الخطاب و سعاریض الکلام ان تکلم الرجل بکلام یضمر خلافه روایت است از عمر بن خطاب که فرمود  
سعاریض الکلام چهار است از کذب و سعاریض کلام آنست که تکلم بکند بکلامی که خلاف آن میفهمد داشته  
باشد هرگاه جناب سرور کائنات علیه الصلاة والسلام بنا بر مقتضی مصلحت عمل ننموده باشند یا شخصی که مستوجب  
تقریرت بود بکلامی در پیش پایشند و جناب فاروقی تعریفش تجویز فرماید اگر کلمات حضرت امیرالمومنین  
علیه السلام نیز در تعریفش و مماثل آن مشتمل بوده باشد استبعادی و محذوری ندارد و محمد و می نیز  
در کتب خود در هشتم از باب هم در معرض جواب اند آنچه در صحیح بخاری روایت کرده که آن را بر ابراهیم که  
ثلاث کذبات الحدیث میفرماید کذب درین روایت یعنی تعریفش است که بحسب ظاهر دروغ و غیبا میگوید و در  
صدق است چنانچه در مطالبات پیغمبر زمان نیز مقول است که فرمود العجایز لایدخلن الجنة و انی حاکم  
علی ولد نافتة و ان فی عینی نروجک بیاضا و امثال ذلک از حضرت امیرالمومنین نیز این قسم تعریضات  
بسیار مرویست و کذبات ثلاث حضرت ابراهیم نیز از همین قبیل بود زیرا که ایشان زوجه خود را بجهت  
خوف بیماری خواهر گفتند و مراد اخوت اسلامه داشتند و آنی سقیم گفتند و مراد بیماری و کدورت  
روحانی که بالاتر از مرض جسمانیست را میگویند و خطه کسیر جم برای کفار بطریق فرض ذکر کرده پس  
اطلاق کذب بر این شخص بنابر شاکلت و مشابهت و بر تقدیر تسلیم بنا بر مصلحت ضروری بود چه اگر  
رای دفع بیماری از مال و جان و ناموس خود بخرید بمریج شود آن نیز در آن وقت حلال  
بگرد و چه جای تعریضات و همچنین الزام دادن کافران و کفار و گرفتن از عبادت لغت نام باطل  
نمودن آنرا فرموده که در کلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام تعریفش بسیار واقع شده و کلمات  
لیبیات بسیار از آنحضرت برخلاف ظاهر معمول اند پس قول او که کلمات طیبات مرتضی را  
معمول بر او این باید داشت کلامی است منافی ساقا الاعتدال است و ما انما انزلناه

آنرا حرام دانسته با خوردن آن بهتر است از آنجا که گشت ماهی بقیاس است که اهل سنت علی الزعم ائمه اهل بیت  
علیه السلام بر کل آن نیز موعود و بر بعضی از ائمه علیه السلام تحریم آن مروی در شهرت و کتب ما قلت فی هذا

الباب فی التطهیر

بیت که غنمت دل نبود در خوردن عشاق  
از شرب با ماهی بقیاس حرام است

امثال این مسائل بسیارست مقام از اخصای آن آب بلکه اهل سنت و محدثین اینها از روایت بعضی ائمه  
پوی علیه السلام استنکات دارند چنانچه در سنای شرح جامع صغیر در ترمذی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
آورده قال فی الکاشف عن القطان فی النفس منشی انتهی ذی در میزان میگوید جعفر بن محمد بن علی بن  
الحسین الهاشمی ابو عبد الله صاحب الاطعمه الاطعمه بقرصادی کبیر الشان لم یجد له البخاری قال یحیی بن سعید مجالد  
بویحیی بن سعید القطان شیخ البخاری اجد منشی فی نفسه شیئا وقال مصعب عن الذروری قال لم یر ما لک عن  
جعفر حتی ظهر امر بنی العباس وقال مصعب بن عبد الله کان مالک الذروری عنه حتی یضرب الی ارض یعنی جعفر بن محمد  
بن علی بن الحسین الهاشمی ابو عبد الله بن ابی ائمه اعلام است نیکو کار و است گوید کبیر الشان است بخاری باو احتیاج  
نکرده و شیخ سعید القطان که شیخ بخاری است گفته می یابم از آنحضرت در دل خود چیزی و خطی و مصعب اندر آورد  
روایت کرده که گفت مالک از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده تا آنکه ظاهر شد امر و حکومت بنی عباس  
و مصعب بن عبد الله گفته که مالک از حضرت صادق علیه السلام روایت نمیکرد مگر آنکه دیگری با آنحضرت منضم  
نیافت یعنی اعتقاد و اعتماد و توثیق و صدق آنحضرت نداشت در سنای شرح جامع صغیر در ترمذی حضرت  
علی بن موسی الرضا علیه السلام آورده جناب امام رضا علیه السلام از پدر خود بنی جانب روایت میکند امام باقر علیه السلام  
العقول میگوید و العجب انهم یزعمون فی التقیه و التقیه و الحسن العسکری انهم کالتوا عالیهن کجسج المسائل لا  
والفروعیه جملها و تفضیلها مع انهم کالتوا فی زمان کثرت خوض العلما فی اصناف العلوم و کثرت تصانیفهم و مع  
ذلک لم یظهر من احد منهم شی من العلوم الا بالقلیل و لا بالکثیر ولم یحضروا محفلا ولا محکما فی شی من المسائل  
مع الخافیه و لم یظهر منهم تصنیف یتفح به کما ظهر من الشافعی محمد بن الحسن و غیره عن الفقهاء و المتکلمین  
المفسرین سجان الله علی او محدثین اهل سنت و حق ائمه اهل بیت علیه السلام که عدالت و تقاس و در عود و بده  
فصل و کمال ایشان در فرق اسلامی شایع و تابع است بدین گمانهای فاسد دارند که امام ائمه محدثین آنها را

بن جنبل و صاحبیه معنی امام محمد و قاضی ابویوسف و دیگر تلامذة رئیس الفقهاء ابوحنیفه مانند زفر  
 و همدانی و غیر ذلک هستند چنانچه برناظران و متبحران کتب اصولیه و فروعیه ایشان کالشمس را بخت  
 القمار ظاهر و باهر است و کتب خود مسائل راستند بآنکه معصومین علیهم السلام نسیانند بلکه اصول  
 و فروع قوانین شرعیة الله علیهم السلام را مطروح ساخته اصداً و مطلقاً عمل بر آن میکنند و شواهد  
 آن بسیار است از آنجمله قیاس فقهی است که عبرت اهل میزان آنرا تمثیل خوانند که مشهور از اهل بیت علیهم  
 السلام در قیاس است و نظیراً و آنکه اهل سنت اعمال قیاس را واجب میدانند و شرح منہاج و بحث قیاس گفته  
 است از حدیث محمد بن ابل العیت کالباقر الصادق و غیره ما من الله رضوان الله علیهم جمیعین انکار القیاس کما  
 استبرز این حدیث را در بعضی از کتب اهل مالک بقول بوجوب العمل به کما ذکره العزیزی انتهى نیز از حضرت امیر معصومین  
 علیهم السلام اعمال قیاس در وقت نبوت و رد یافته و نمی در فرودس از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه  
 السلام در حدیث مذکور که آن حضرت فرموده که این من لا یقتله و اهل سنت خصوصاً جناب محمد و علی ترا حرام میدانند  
 و این سخن را در بعضی از کتب شیعیان است که علمای اهل سنت در بقول با حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه  
 السلام من لا یقتله من الله و اهل بیت حضرت و آنکه اهل بیت مسح قدیم و عدم جواز مسح خفین قائلند چنانچه عبد الله بن  
 عباس از آن حضرت روایت کرده است که گفت از علی مرتضی علیه السلام پرسیدم که مسح خفین رواست یا نه فرمود  
 ان کتابی عن علی بن خفین نیز فرمود و الله لا ابالی علی الخفین سجت ام علی طهر عنز فی البیدة یعنی قسم بخدا ایستادم  
 از بیکه در روزها مسح بکبره بپوشید که سفیدی و صحرانیز از آن حضرت علیه السلام روایت که فرمود و انما نزل القرآن  
 الا بالمسح و نیز فرموده که غلستان و مسحان امام رازی در تفسیر کبیر آورده اختلاف الناس فی مسح الرجلین و فی  
 غسلهما فمقل القفال فی تفسیر و عن ابن عباس و عکرمة و الشعبه و ابی جعفر محمد بن علی الباقران الواجب فیها  
 المسح و هو مذموب الامامیه من الشیعة انتهى از آنجا در شرح الشرح علامه تفتازانی از آمدی روایت کرده است که قال انما  
 مذموب علی جوارح الثمات الاولاد و لم یزل علیه مسح الشیعة انتهى از آنجا گوشت خرگوش است که آنکه اهل بیت  
 علیهم السلام از آن حرام میدانند و اهل سنت آنرا حلال میدانند و علی الرضخ جناب حضرت علیهم السلام در اکل آن  
 سولع اند مولوی جامی در تفصیلات آورده که علامه مالک و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی حنبل و ابی حنبل و ابی حنبل  
 خرگوش نورد گفت من بخوابم خورد گفت هر گاه گفت بقول امام جعفر صادق علیه السلام حرام است چون که اهل بیت



عليها مدار المسلمين في اقطار الارض وهي مذيب الشافعي وابي حنيفة ومالك واحمد ومذيب الامامية وكان  
 المشاعر الذين يولوا على راس كل مائة سنة وكذلك من كان المشاعر الذين الطبقات واما من كان قبل هذه المدة  
 المذكورة فلم يكن الناس مجتمعين على مذيب امام بعينه ولم يكن قبل ذلك الا الامامة الاولى وكان على راسها من  
 اولى الامر عمر بن عبد العزيز وكنى بالائمة في هذه الامامة وجوده خاصة فانه جعل في الاسلام باليس سخات وكان  
 من الفقهاء بالمدينة محمد بن علي الباقر والقاسم بن ابي بكر الصديق وسالم بن عبد الله بن عمر وكان بمكة نعم جليل  
 عكرمة بن علي بن عباس وعطاء بن ابي رباح وكان باليمن طاووس وبالشام كحول وباللوفية عامر بن شرا بيل الشيبه  
 وبالبحر الاحمر الحسن البصري ومحمد بن سيرين واما القرار على راس الامامة الاولى فكان القائم بها عبد الله بن كثير  
 اما المحدثون فمحمد بن الشهاب الزهري وجماعة كثيرة مشهورون من التابعين واما من كان على راس الامامة  
 الثانية فمن اولي الامر الماسون بن الرشيد من الفقهاء الشافعي والحسن بن زياد الكروي من اصحاب ابي جعفر  
 واثم بن عبد العزيز من اصحاب مالك واما احمد بن حنبل فلم يكن يوسد مشهورا فانه مات سنة اربع مائة واربعمائة  
 واثم بن علي بن موسى الرضا ودمائة ثالثة محمد بن يعقوب كليني يراة محمد بن شيعه امامية شامرا  
 ودمائة رابعة تقي علم الهدى را شمرد فاضل شهرستاني در بطل ونحل گفته ان ابا عبد الله جعفر بن محمد  
 الصادق به فرمود علم غير في الدين وادب كامل في الحكم وذهب بالغ في الدين وورع تام عن الشهوات وقد اقام بالمشرك  
 مدة تفيده الشيعة المنتسبين اليه ويفيض المجالين لاسرار العلوم انتهى شيخ جلال الدين سيوطي در تاريخ  
 الخلفاء وادحوال ماسون الرشيد يسلمو يد وكان معروف بالاشيع وفي سنة احدى وثمانين خلع اخاه المومن من العهد  
 جعل ولى العهد من بعده علي الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق جمله ذلك افراط في الاشيع حتى قيل انه هم  
 ان يخلع نفسه ويفيض الامار اليه وهو الذي لقبه الرضا و ضرب الله بهم باسمه ووجه ابنته وكتب اليه الاقاف بذلك  
 واهرب ترك التوا ووليس الخضره فاشتهر ذلك على بن العباس جدا انتهى وظاهرست كما مراد ادر شيعة در قول  
 شهرستاني يفيض المنتسبين اليه همچنين در قول شيخ جلال الدين سيوطي كان معروف بالاشيع اهل سنت نسبت  
 پس تتريل ابن عبادات بر اهل سنت از قبيل توجيه كلام القائل بما لا يرضى به قابله خواهد بود وقال القائل  
 الشا صيب وفلاة وكيسانيه وزيديه ورواقص اعني امامية مفرق اند بفرق بسيار كه تعداد اسامي و مذاهب  
 از تمام ملل و نحل و ديگر كتب بسوطة ايشان و خالي از فضول نسبت ريرا كه حضرت حال شروع و فساد حاصل مستلزم

بن افسس تا وقتیکه شخص دیگری با حضرت صادق علیه السلام منضم نمیشد اخت روایت از آنحضرت نمی نمود  
 در همچنین یکس محدثین آنها ابو عبد الله بخاری که کتاب جامع او را صحیح الکاتب بعد کتاب التذمیه اند آنحضرت را  
 قابل احتیاج نمیدانست با آنکه از بسیاری از خوارج مانند عمران بن حطان صالح بن بلجم روایت دارد و این روایات  
 او که در مشیه ابن بلجم گفته معروف و مشهور است

یا ضربت من مشیب ما ارا دهباً	الا یبلغ من فی العرش رضواناً
استی لا ذکره یوماً فاحسبها	اوقی البریه عند اللذمیز انا

و از عمران او را معاویه بن ابی سفیان که عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و عداوت او با آنجا  
 بمنزله مثل سایر گردید از بس ابن ابی اریطه که عداوت او با آنحضرت و موالیان آنحضرت از شمس و امین  
 من الایس و در وقت تسلط بر من عبد الرحمن و قثم پس از آن صغیر عبد الله بن عباس عم الرسول را که از جانب  
 آنحضرت و امی بن بود بدست خود کشته بود و قتل فرزند صغیر حضرت زینب خاتون بنت حضرت سیده النساء  
 علیها السلام بهادرت نموده بود و این قصه نیز از مشاهیر قصص است و در کتاب سیر و احادیث و واقعات است  
 از آنجا که ساداتی در فیض القدر گفته بسیرن ابی اریطه بضم الموحدة و سکون التین الموحدة ثم الراء الموحدة العام  
 القرشی منسخت فی صحفته و له معاویه بن قنفذ و عتی و غیره و قتل ابن عباس که در آنجا از غیر محمود قتل عبد  
 الرحمن و قثم بنی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما و خلقا حتی من لم یبلغ حکم کولین بنی بخت فاطمه و بنت علی  
 که در مشیه و غیره و قال سخی کان لیسر جبل سور و اهل المدینه یبکون سماء من الذبیه صلی الله علیه و سلم استقی ملخصاً  
 مروان الحکم که طریقه سول خدا بود و آنحضرت در حق او و پدرش فرموده علی ما رواه الحاکم فی المستدرک الیوزع بن الیوزع  
 الملحون الملحون و عداوت او با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از غایت شهرت محتاج به بیان نیست و از دیگر اعدا  
 حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد او مجادش روایت میکند و صحیح به بلکه بعضی را مقتدا می خود و متبوع خود میداند  
 مخدوم از نهایت وقاحت پرده حیا و آنرا از من بر افکنده خود او علی می محدثین خود را بشیعه علی ملقب نموده بلکه  
 آنها را از مخلصین شیعی می بنیارد و مال آنکه این اصطلاح را مستقدین اهل سنت وضع نموده اند چنانچه بر شیعه  
 کلام آنها واضح میشود این اثر در جامع الاصول در شنائی شرح غریب المنون در شنائی شرح لسان الله سلیم بحث  
 از هذه الامه علی راس کل ما یستنه من یجد و اهلها و یسیرها و یکن تذکر الا ان المذاهب المشهوره فی الاسلام استی



آنی را در بدن آدم از شیت او جمیع انبیاء منتقل میدانند و با او پیغمبر آخر الزمان آن روح را در بدن مرتضی و  
 حسنین و محمد بن حنفیه و بعد از آن در بدن عبدالقادر بن محبوب بن عبدالقادر بن جعفر حال می انگارند و امامت  
 را نیز از طریق تریب اعتقاد میکنند بلکه بگویند و امامت نزد ایشان حلول روح الهیه است در بدن شخص و معاد را  
 انکار میکنند و محرمات را حلال میدانند فرقه پیشتر از غلاة بیانیه اصحاب بیان بن سمان آمدی خدا تعالی  
 را بصورت و شکل موصوف میدانند و قائل اند که جلول حق تعالی در بدن محمد با در بدن علی با در بدن محمد بن حنفیه  
 با در بدن ابوالقاسم بن محمد بن حنفیه با در بدن بیان بن سمان و گویند لا اله الا الله محمد بن سمان است او  
 بوضع که در گ و پوست او در آمد چون آتش در انگشت و چون کلاب در گل فرقه نهم از غلاة منصور می اند  
 اصحاب ابو منصور علی گویند که رسالت منقطع نیست و در عالم قدیم است و احکام شریعت هم مختصات ملائک است  
 و بهشت و دوزخ هیچ نیست بعد از امام محمد باقر قائل با امامت منصور شدند فرقه دهم از غلاة غماسی اند آنها را پیغمبر  
 گویند اعتقاد دارند که پروردگار عالم در سوّم بهار و پرده ابروی زمین نزول می فرماید و در دنیا طوان میکند و با وجود  
 بنامید آسمان و اثر بهار از شکوفه گل و ریحان و میوه و غله و سبزه از آفت فرقه یازدهم است و گویند مرتضی  
 شریک پیغمبر بود نبوت و رسالت فرقه دوازدهم از غلاة تفویضیه اند گویند حق تعالی بعد از انزال سور  
 دنیا را تفویض فرموده به پیغمبر و هر چه در دنیا است برای او مباح ساخت و طاعت از ایشان قائل اند که بر نفسی  
 تفویض فرموده و بعضی بهر فرقه سیزدهم از غلاة خطابیه اند اصحاب ابوالخطاب محمد بن زینب الاخدع الاسدی گویند  
 که جمیع امامان پس از خداوند جعفر صادق نیز آن است مرتضی را آنکه بزرگ جعفر صادق را آنکه اصغر دانند و ابوالخطاب  
 را پیغمبر انکارند و گویند جمیع انبیای ما ضعیف نبوت خود را تفویض ابوالخطاب نموده اند و طاعت او را بر کافران  
 فرض نموده و این ابوالخطاب یاران خود را وصیت بلوغ مینمود که برای موافق مذہب خود شهادت دروغ نیندازند  
 لهذا که تبفق می نویسند که لا تجوز شهادة الخطابیة فرقه چهاردهم از غلاة معتزله اند مشوبه به سحر قائل اند به نبوت  
 امام جعفر صادق بعد از آن ابوالخطاب را نبی دانند بعد از آن سحر را و احکام شرع را سقوطی به پیغمبر دانند و گویند که  
 سحر که آخر انبیاء بود احکام را ساقط نمود و رفع تکلیفات نموده و اینها گروهی از خطابیه اند فرقه پانزدهم غماسی  
 گویند که جبرئیل را حقیقتا لوی برای علی فرستاده بود و در تبلیغ آن غلطی کرد و محمد رسانید گویند که علی را در صورت  
 محمد شهادت تمام بود از غراب بخراب هم زیاده بر شقیه بود جبرئیل را امتیاز ممکن نشد شاعر ایشان بجزی گویند

و معاد را

و معاد را

و معاد را

و معاد را

و معاد را

و معاد را

و معاد را



تریبیتا حال شنیده نشده اند از این فرقهای بیست و چهار فرقه مذکور نیست که قائل بجلول یا الوهیت بن  
 شهید و اولاد او شده باشند استحقاق کلاماً **قول و بیست و شش** پیش از شروع در مقصود باید دانست  
 غلاة جمع غالیست و آنها را دو صنف اند صنف اول فرقه هستند که در حق ائمه معصومین علیهم السلام  
 غلو کرده جناب آنها را از حدود مخلوقیت بر آورده و احکام الوهیت بر ایشان جاری نمایند یا آنها را از منزل  
 از حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دانند سید جعفر استرآبادی در شرح جعفریه میفرماید و الغالی به  
 الذی بالغ فی حب امیر المؤمنین علیه السلام بحیث یعتقد انه یوالله سبحانه و اوانه افضل من نبی صلوٰه الله  
 و سلامه علیه و علی آله و حقی اینست که این فرقه چنانچه علماء را شاعشره رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بآن فرقه  
 مشرک و کافر و ماندرگ و خوک نجس اند شیخ علی رحمه الله بسبب نجاسات جعفریه فرموده و الکافر  
 بالواحد و منه الخوارج و الغلاة انتهى شیخ ابو عمر کشی باسناد از مزاعم روایت کرده قال قال ابو عبد الله علیه السلام  
 للغالیة تو یو الی الله فانکم فساق کفار مشرکون شیخ صدوق محدثین بابویه قمی در رساله اعتقادات میفرماید عقاید  
 فی الغلاة و المقوضه انهم کفار بالله جل اسمه و انهم مشرکین الیهود و النصارى و المجوس و القدریه و احمق و ریه و غیر  
 جمیع اهل البیدع و الاوهار المسننه اتقی حضرت ائمه معصومین علیهم السلام ازین فرقه تبرا فرموده اند شیخ  
 صدوق هم درین رساله از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنائین دعای روایت کرده که آنحضرت میفرمود اللهم انی  
 ابرأ الیک من الحول و القوة فلا حول و لا قوة لی الا بک اللهم انی ابرأ الیک من الذین ادعوا ما لیس لنا بحق اللهم  
 انی ابرأ الیک من الذین قالوا فینا ما لم نعلم فی انفسنا اللهم ان الخلق منک و الامر الیک نعبد و الیک نستعین اللهم  
 انت خالقنا و خالق آباءنا الاولین و خالق آباءنا الآخرین اللهم لا یلیق الیک ربوبیة الالب و لا یصلح الالهوتة الالک  
 فالعن النصارى الذین صغروا عظمتک بقولهم من ربناک اللهم انما عبدک و انما عبدک لاناک لانفسنا ضرر و  
 نفعنا و لا موتنا و لا حیوة و لا نشور اللهم من زعم اننا رب فحق الیک منه برأ و من زعم ان الینا الخلق و علینا الرزق  
 فحق الیک منه برأ کبر ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل اللهم انما ندعم الی ما یرعومون فلما تو اخذنا بما بقولون و اعف لنا ما  
 یرعومون رب لا تقدر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تدرهم لصلیو عبادک و لا یلید و الا فاجرا کفار انیز در  
 مجمع الاقول فی معرفت الرجال از حمودیه از یعقوب بن زید از ابن ابی عمیر از ابراهیم کرمی از ابی بصیر روایت کرده  
 قال قال ابی ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ابراهیم بن زید عم انما اباب قلبت بر الله منه فقال ابراهیم بن زید انما ابی

س + غلط الامین فحاز با عن حیدره + و بقاری گوید +

جبریل که آمد ز بر خالق سبحان

از پیش محمد شرف مقصد علی بود

ایقدر کلام نصفان ایشان است و جا بدان خود صریح لعنتت جبرئیل نماید باین لفظ که لحنه الله علی اصحاب  
 الیرش فرقه شانزدهم بلیمه اند و ایشان محمد زانی انکارند علی را که گویند نیز گویند که در میان هر دو خدا و نبی مشابهت  
 تمام بود و کان محمد آتش به علی عمن الذباب بالذباب و آنها طائفه از خواریه اند که از عقیده مسابقه باین عقیده  
 رجوع نموده اند فرقه هفتم ذمیته اند گویند که علی را که است و محمد را برای دعوت مردم بسوی خود فرستاده بود پس  
 محمد مردم را بسوی خود دعوت نمودند بعلی از بیعت محمد را مذمت کنند و لهذا از تیه ملقب شده اند فرقه هشتم  
 آشنیند گویند محمد و علی را که آمدند و با هم در گروه شده اند بعضی خدای محمد را ترجیح و تقدیم دهند و فرقه خدای علی را غالب  
 و قوی دانند این طائفه از ذمیته اند که از مذمت محمد رجوع بشرکت محمد و علی در الوهیت قائل شده اند فرقه نوزدهم  
 خصییه اند هیچ تن را که گویند از الحاق تالی تانیت در لفظ فاطمه است از آنکه گویند که این پنج تن در حقیقت یک شخص  
 واحدند یک روح ولایت انحلول کردی را بردگی صحیح ندانند فرقه بیستم خصییه اند بحلول آنکه در علی و اولاد ایشان قائل اند  
 تا خاص میکنند بآنکه و گاهی لفظ آنکه بر حضرت علی اطلاق کنند بجزان بطریق اطلاق اسم حال بر محل فیه است بکم  
 ای قیبه اند گویند زمین گاهی خالی از پیغمبر نبی باشد و بحلول بارتیالی در حضرت علی و آنکه قائل باند با هم درین اختلاف دارند  
 که بعد از حضرت وی کدام کس حلول نمود فرقه بیست و دوم علیا نه اند از اصحاب علیا بن ایدع اسد قبل اوسی  
 مذمب ایشان الوهیت حضرت علیست و گویند علی افضل است از محمد و محمد با او بیعت کرده و متابعت کرده  
 و متابعت اولاد هم گرفته فرقه بیست و سوم زامیه اند اینها سلسله امامت را از علی مرتضی بحد حنفیه و بعد از  
 بابو با ششم پسرا و اولاد و بعد از علی بن عبد الله بن عباس و علم حرام منصور و النقی برسانند و از ابو مسلم روزی که خدا  
 دعوت عباسیه بود حلول بارتیالی را اعتقاد کنند و لهذا خلافت معروود شد و آنها ترک فرائض کنند و استیصال  
 محرمات نمایند فرقه بیست و چهارم سقنییه اند بعد از امام حسین سقنییه را که دانند و گویند الا آتیه راجعه و ذکر حال  
 سقنییه سابق گذشت و او را حاصل اسما علییه بود چون دعوی الوهیت کرده و خلافت معروود شد و سقنییه  
 پوشیده نیست که در حقیقت مذمب غلاة یعنی براعتقاد الوهیت یا حلول آنکه است در بنی و امام و در تعیین امام  
 همان مذمب غلاة یعنی کیسانیه و زیدیه و امامیه نظرند پس بعضی غلاة کیسانیه اند و بنی غلاة امامیه و غلاة

تفاوت  
 تفاوت  
 تفاوت  
 تفاوت  
 تفاوت  
 تفاوت  
 تفاوت

در نیت تمام بطریق اختصار نقل نموده بیشتر و انبیا مخلوقند از اسمائی ذات حق و اولیا از اسمائی صفاتی و بقیه  
 کائنات از صفات فعلیه و سید سلسله مخلوق از ذات حق و ظهور حق در وی تا ذات هست الی آخر اما قال بعد از آن  
 میگوید که الالات معنوی شاید هست مراد ابعاد مکانی نزد خدای عزوجل و این منقسم بدو قسمت است یکی  
 قسم کمالی که مستحق در تخلق نور کمال رضوان الله علیه است همین چنانچه فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 قسم دوم کمال کونی است که مستحق و متعلق است کمال بدان و آن صفات حمیده است که مجموع آن بر کلام  
 اخلاق است و مخفی نیست که جمع نموده است هیچ کس از خلق چنانکه بوده بر آن محمد صلی الله علیه و سلم را مکار  
 اخلاق و محامد صفات که در وی پیدا شده و ناشی گشته و بوی ختم و تمام یافته پس گفته است چون جل و علا در حق و  
 آنک سبحان خالق عظیم و کتب سنت و ارا دیش مرویه مشحون است بدان ولاتعدوا لشیئی است و گفته است  
 شیخ دعایت کامل عبد اگر چه بی صاحب کتاب قیاس اعظم و قیاس اقدم و این کلمات ملتفتان در نجاست و کلام  
 اخلاق مذکور در کتب قطره ایست نسبت به دریای از آنچه در در شده و حکایت کرده نشده است و آنچه وارد شده  
 در جمع کرده نشود و جمع کرده است هیچ کس از اسمائی حق و مخصوص نیست هیچ احدی غیر وی و معلوم گشته است  
 که آن معنوی خلق وی تا آنکه آن حق که تشبیه است آنرا حق سبحانه و مخصوص گردانیده است و عظیم است از آنچه  
 در کمال کرده شود و دریافت نموده شود غیر آن و شناخته شود در آنرا غایتی و نهایی از آنکه بود وی صلی الله علیه و سلم  
 تحقق جمیع اخلاق آئینه در صفات ربوبیه و آورده است شیخ شیخ محمد بن اسماعیل در کتب معتبره  
 و سوره پیمالات آئینه در صفات کونیه و ذکر کرده است از آنچه دلالت دارد کتاب غیر بر آن تسبیح و اشاره  
 بلو شاد از آنچه اسم الله است و دلیل بر آنکه حضرت مظهر این اسم قول وی بانه و ما نیست و کان الله رمی  
 قول وی من یطع الرسول فقد اطاع الله و ان الذین یالیونک انما یالیون الله یراد الله فوق ابیدیم و  
 فته است شیخ قدس سره نیست معنی قول وی صلی الله علیه و آله و سلم انما عبد الله و این عبودیت خاص  
 بدارتست از تسمیه وی با اسم پروردگار وی از جهت تخلق وی با خلاق پروردگار و میگوید شیخ و مستعد برادر  
 ن امراد تعظیم حق مراد از چه این طعن نماید در نیت است الله و چه نقصان میکنند این در کمال الهی و گفت  
 در مسکین حضرت الله عزید العالم و یقین تجب است از شیخ که اعتزاز میگوید از نیتش گوید که در تعظیم شان  
 حضرت با نیت قدر ایها تمقیص کلام آئینه است که این چنین ذاتی ابراز نموده اظهار کرده است و حقیقت

قلت برائشند از حق فرموده و جماعتی از مستوفیه اند که نسبت و ارتباط آنکه معصومین علیهم السلام با حضرت با  
 غواصی بیان میکردند شایسته کلام آنها را نمی فهمیدند و از مصطلحات آنرا و اتم نبوه کلام آنها را بر غایت  
 کرده اطلاق اسم غلاة بر آنها نمودند و حقیقت ساحت ذمت آنها از لوث اباطیل غلاة حقیقه مشرفه و مستبراست  
 قائل مجلسی رحمه الله بخبرانه در رجال روضه المتفین در شان ترجمه قرأت بن شمس العبدی میفرماید زرات  
 بن جنف العبدی ابو محمد می با غلوه او التفریط فی القول من قرق حج قال العقیقه انه کان زاهرا رفینا  
 للذی باشم قال عن بعض مشائخه من اهل الکوفه انه کان یقول ان فی محدثین من القدم صمه و یظهر منه انه کان  
 مستوفیا و یکن ان یكون صوفیا و کان مراده ارتباطه بالله و قدره بالله و بقاءه بالله و غیره الی غیره و فی الروایات  
 الصحیحه و یظهر من کلام بعض الکمل من الاصحاب کیون بن عبدالرحمن و غیره لکن لا شک فی انه بنو الاسود بن  
 الغلاة و لا یظهر ان اشیا که است من یؤکله و یؤکله و لا یؤکله و لوجیه اطلاق لفظ الله و سایر اسماهی مقدسه که  
 بر جابجفت از معصومین علیهم السلام که در کلام آنها بر نفس صحت نقل در روایات باشد آنست که فرمودند که  
 قائمند باینکه باری تعالی شان و قد نزلت اسماء مخلوقات با علی اختلاف مراتب از ذات مقدس و اسمای حسنی  
 و صفات علیا خلق فرموده و اینها را مظاهر ذات اقدس و اسمای حسنی و مجالی صفات علیای خود ساخته و مظهر  
 از مظاهر مظهر اسمی از اسمای مقدسه الهی و هر موجودی را از موجودات مبتدائی صفتی از صفات لطیفه  
 اوست اندی را علی بنینا و علیهم السلام از اسمای ذات مبارک خلق فرموده و جمهور کائنات را از اسمای فعلیه  
 حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و اله و سلم و ذات سامیات آنکه معصومین را علیهم السلام که منشعب  
 از آن تواند ذات مقدس خلق فرموده و آنجا که ذات مقدس جمیع صفات کمال و نعوت جمال و جلال است  
 مظهر آن که نور مجری و نور ذریت طاهره آنحضرت صمت علیهم من الصلوة انما باذن من التسلیات از کابا  
 متخلق جمیع اخلاق ربانی و مظهر جمیع صفات غلیا و اسمای حسنی خواهد بود و ذات فاعلات که مظهر اسم  
 ذات اقدس اند هم بحسب تحقق بحسب تخلق قابلیت اطلاق اسم ذات دوگانه اسمای مبارک خواهد داشت  
 لا احرم اطلاق اسم مبارک الله و سایر اسمای مقدسه بر جناب اقدس الشان میکنند این معنی تحقیق است  
 که محققین صوفیه در حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و اله مثل آن قائمند شیخ عبدالحق دلبوی در آخر مدارج  
 النبوة شیخ عبدلکریم صلی کلام طویلی و فضائل جناب آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم ذکر کرده و وضع حاجت

بعضی از اسمای مقدسه را اطلاق میکنند بغير از اطلاق بر عقیده و عالمین حکم تعالی بپوشش نتوان نمود و تکفیر او  
 نتواند و در کلام لفظ واجب را که شخص صفات او تعالی است اگر لفظ واجب را بکار نیاورند اینک الشیء ما لم یجب لم یوجد یاد  
 که ممکن با اجتماع جمیع شرائط وجود و ارتفاع موانع با فاضله خلعت و جوب مشرف نشود و واجب بغير کلمه وجود  
 نیست و اطلاق لفظ واجب بر ممکن یا بمعنی بکنند موجب تکفیر قائلش نمیشود از اینجا است بعضی علمای اهل کلام  
 کرده وجود را منقسم به دو قسم ساخته اند واجب بالذات و واجب بالغیر و امکان را نفی کردند و اثبات دو چیز  
 پیش کردند واجب بالذات و واجب بالغیر و قسم علی بن ابراهیم از اسامی المقدسه و در کلام آئی نیز اطلاق بعضی  
 اسامی مبارکه بر جناب حضرت سید المرسلین علیه و آله الصلوة والسلام واقع شده چنانچه از کلام عبد الکرم  
 بوضع بیست پس اگر جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که صاحب ولایت مطلقه و نفس رسول  
 حضرت ختمیت مرتبت اند اطلاق اسمای مقدسه بکنند بطریق مجاز بمعنی موجب تکفیر قائلش نخواهد بود و  
 قول او میگوید آنجناب در این مختفی است الیه توجیه این کلام بنا بر آنچه از شرح خطبه البیان تصنیف سید محمد  
 و دیگر که از کمال صوفیه است مستفاد میشود آن است که مراد از ابر در کلام آنها مرتبه عمالی است که مقام حقیقت  
 آنحضرت است علیه السلام و عماد لغت عرب ابن کثیر را گویند و باران امدادات فیوض ربانی و شجاعت آنها  
 و اثبات نفحات آبی و تائیدات غیبی بوساطت حقیقت آن حضرت همه رسیده و میرسد و صورت آنحضرت  
 او از رعده است یعنی آنحضرت واسطه اصطکاک نسبتین فاعلیت و قابلیت است که آواز رعده وجود او اثر از آن  
 چون حصول نتیجه آنرا اصطکاک مقتدین بصباح زمان مفرغ میگردد و وسط آن قائم تجلین برق است  
 که برق طلب وصول بکمال استعدادی همه را از آفات قابلیت بذر بعد آنحضرت بیدر خشد دوم آنکه  
 بر تقدیر تسلیم تنزل میگویم هر چند غلاة حقیقه کافر محض اند و شرک و علمای اثناعشریه حکم نجاست برینا  
 مانند سگ و خوک نموده اند و بدایت عقل بر بطلمان عقائد فاسده ایشان مشاهد است و از اینجا است که  
 بعضی ظواهر خارق عادت را بر دست بردمی الوهیت جانمزد دارند بخلاف مبتنی چه صورت ترکیبی بیشتر است  
 او تغییر چشم دلیل مبطل دعوائی فاسد است و خرافات این گروه شقاوت بزود قابل استماع نیست و  
 تکفل جواب از طرف آنها شدن توضیح اوقات بلکه سید است لیکن حق اینست که اعتراضات که  
 فاضل ناصب بر سبایه نموده وارد نمیشود چه تقریر مذکور است آنها در مقام اینست که قسمی که در وقت ادا و



محمدری را کمال شیونان آتی و منظر کمال نامتناهی است و الا دین اسم جز تعلق حاصل نیست و تحقیق ممکن  
 کلام شیخ ناظر در آن است که آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم تخلق بدان حال است در تمام این سجع کج  
 کمال با خود است و حقیقت محمدریه را حاصل شده جمیع کمالات چنانچه از بیانی که ذکر کرده شد واضح گشته  
 و شک نیست که مرتبه الوهیت مخصوص است بذات آتی خدا خداست و بنده محمد و میگویند این بندگی خاصه را  
 مخصوص ذات شریف او است تقاضا میکند انصاف او را جمیع کمال و تسمیه او را با اسم پروردگار و گو  
 این بی بی است بر فنا و بقا و چون وی صلوات الله علیه و سلم فانی شده است در ذات و صفات آتی لا احر  
 باقی شد آن و معتقد گردید بدان شیخ در بیانی فصل حقیقت محمدری که وحدت عبارت از آن است چه  
 غرق شده که نقش دوئی از نظر بصیرت وی محو شده است و الله علم و دانان جمله اسم الثور است و این اسم ذاتی آ  
 لقد جاءکم من اللد نور یبینه محمد و کتاب مبین یعنی قرآن و از آن جمله اسم الحق است قال اللد تعالی  
 جاءکم الحق من ربکم و قال بل کذبوا بالحق لما جاءهم یعنی محمد صلوات الله علیه و سلم و از آن جمله اسم الرؤف  
 و اسم الرحیم قال بالکونین رؤف رحیم و از آن جمله اسم الکریم قال اللد تعالی انه یقول رسول کریم یعنی  
 محمد صلوات الله علیه و سلم و اسم العظیم و انک لعلی اخلق عظیم و خلق و صفت او است پس و صفت  
 که عظمت و همه الشهدیه و الشاهد گفته است وی تعالی در حق نفس خود بطریق حکایت از قول علی  
 علیه السلام مراد تعالی و انت علی کاشته شهید و گفت در حق محمد و یون الرسول علیکم شهید او گفته است  
 که ذکر کرده است قاضی عیاض در حق تعالی تسمیه کرده محمدر را با اسم الجبار و با اسم خود بخیر و با اسم الفتاح و با اسم  
 خود الخفور و با اسم خود الشکور و با اسم خود العظیم العلام و با اسم خود الاقل و الاخر و القوی و الولی و الاماد  
 و المنون و این الداعی العزیز و غیر آن از اسمای الهیه مخصوص بوی آورده است قاضی عیاض دلیل  
 بر هر اسم از قرآن عزیز چنانکه دفع نکند آنرا ماضی و نیاید در آن مدخل منازعی آتی کلامه مختصراً با جمله وجود  
 حیات و سایر صفات و کمالات در واجب تعالی بالذات حاصل باشد حصول این صفات و کمالات در  
 مخلوقات بوسیله افاضه فرمودن او است تعالی شانته این صفات و کمالات را بر ذوات ممکنات و کما  
 ممکنات بافاضه واجب تعالی باین صفات متصف اند اگر بر بعضی کاملین نظر شود آنرا منظر  
 اسم پروردگار است هلاک و استخراق آنها در بیانی معرفت و باقی بودن آنها بقای آتی بطریق مجاز

وخاصه وصاحب اسرار آنجناب بوده و از تفکات و فقهای صاحبین است و امثال سخن تلمذ رضوان الله  
 علیهم که در اخبار اصول دین و فروع آن اعتماد بر اقوال آنهاست چیزی که دلالت بر ارتقاء قول او داشته باشد  
 منقول نیست فکیف الخلو و تشخ کشی و این غضا نوری که قبح در و نموده اند باعث آن افترا می غلاة است  
 بر و با آنکه غضا نوری خودش مجهول الحال قلیل المعرفت است جرح او منطاط اعتبار نیست و کشی مستقیم  
 اوست با جمله او از راه سمدوح جلیل القدر است و نسخه توحید که او از حضرت صادق روایت کرده و مشتمل است  
 بر دلائل ساطعه بر الباطل ملاحظه و قائلین و ایهام و تئویه بدینک و برابرین قاطعه بر اثبات وجود و علم و  
 قدرت و لطف و حکمت قادر و اجلال و محتویست بر بیان غایب حکم و مصالحی که حکیم علیم در خلق آسمان و  
 زمین و کواکب و عناصر و موالیذ از انسان و حیوان و نبات و جهاد مرعی داشته و بنای نظام عالم کبیر و صغیر  
 بر آن گذاشته در معرفت اقدس الهی کافی است و خاتمه المحدثین مولانا محمد باقر مجلسی رحمه الله کفر از ترجمه  
 آن نموده شاگرد عدل استقامت حال باوست عجب است که ناصب با وجود ادعای او کمال اطلاع را کسب  
 آنرا عشره برین فوجاندار دیدایت که مانند آفتاب علم شتهار بر افراشته مطلع نگشته مقالاتی که ناصب که با او  
 نسبت داده و بسبب ظاهرا باطل است ظاهرا نیست که از مفتریات غلاة است لعنهم الله حیاً و فی فضل  
 المتأخرین مولانا محمد تقی مجلسی رحمه الله تعالی در شرح فهرست من لا یحضره الفقیه در ترجمه معین بن ابراهیم  
 میفرماید و آنکه حاصل لی من التشیخ التام و عسی ان یحصل لک حاصل لی ان جماعه من اصحاب الرجال  
 روایق الغلاة لعنهم الله تسبوا الی جماعه اشیا تر و یحالی من المذموم الفاسد کجابر و المفضل بن عمر و المعلى و  
 المشالم و هم بر یون مما تسبوا الیهم الشرموا ان یضعفوا به و لا کسر المذموم الی باطله حتی لا یکنهوا الا ما یخبرهم  
 الیه و بر تقییر تسلیم میگویم که این اقوال هر چند ظاهرا باطل است لیکن مجال صحیح دارد اما آنچه نقل کرده که این  
 فریق میگویند که نسبت جناب مرتضوی با حق تعالی نسبت سچ است با او تعالی موافق نصاری با یعنی  
 که لا یوت باناسوت متحد گشته یکمرتس پس بدانکه سبق ذکر یافته امثال این جماعه غلاة غیر حقیقه و متصفونه  
 بر بوده اند و مقصود اینها در بقول بنابر آنچه بعضی از عرفای محققین تصریح فرموده اند اینست که اول موجودات  
 و اقدم متعینات بفرجای اول با خلق الله نوری نور محمد است علیه السلام که دعوت حکما تعبیر از آن بعقل  
 اول میگیند و خلیفه حق و امام مطلق و مقصود کائنات آن نور است که لو اک لما خلقت الافاکی و تحقیقیت

به قتل حضرت عیسیٰ را علی بن ابی طالب و علیا سلام او تعالی القای شیخ آنحضرت بر شخص انسی نبود که او را  
 بقتل رسانیدند و آنجناب بر آسمان صعود فرموده هنگام صعود نزول احسان خواهد نمود همبسترش  
 در وقت قصد این ملجم قتل حضرت امیر المؤمنین را القای شبهه او بر شخص حتی شده آن ملعون او را بمعرض  
 قتل رسانید و آنجناب صاعد صاعد اعتنا کرد دیده و حجاب حجاب متواری گشت در وقت مقتدر  
 رجعت خواهد فرمود و عدم جواز تشکل حتی بصورت مبارک آنحضرت غیر معلوم است و فرق است میان  
 حتی و شیطان در حکم اشراق و شرح آن چنین واقع است و من لئذ القصوره الثالیه المنتقاه فی  
 المظاہر الجبر و هو عند المتکلمین عبارة عن حیوان برائی ناطق مشتق الجرم من شانہ ان تشکل باشکال  
 مختلفه بالشیطان و هو صنف او نوع من الجحیم و امام نازی در کتاب حدائق الاسرار که مشهورترین است  
 میفرماید که بیشتر اهل صنعت بر آنند که شیاطین از نسل ابلیس اند و جن از نسل ابلیس تند است و شیطان  
 حتی بشیطان در مقام از حیوانات ناصب و اقران اوست و فی الواقع که تشکل شیطان بصورت  
 اقدس آنحضرت نزد ارباب حق و تحقیق سمت جواز ندارد چنانچه ناصب اعتراف بآن نموده عجب که با آنکه خود  
 در مقام بقا اهل حق قائل شده مشابه نمودن شیطان آواز خود را با آواز مبارک حضرت رسالت پناه  
 علیه السلام بنحوی که موجب خلل و فساد در بلاغ و وحی باشد جانوسیدار و چنانچه در مباحث آینده بوضوح  
 خواهد پیوست آن هذالش عجب و اقتدار آنحضرت بقتل اعدا علت بتاتاً استیصال آنها نیست  
 تا اعتراض ناصب وارد شود چه جائز است که سواتع و شرائط دیگر که عدم حلول وقت مقدر استیصال  
 آنها یکی از آنجمله است مانع قلع و قمع اعدا و حالت منتظره قتل آنها باشد و قادر استعال با کمال احاطه  
 قدرت او بر مخلوقات کفار و اعدای خود را امهال فرمود تا وقت مقتدر آنها را فرصت داده و ازین  
 امهال و امهال هیچگونه نقصی بقدرت کامله او راه نمی یابد دیگر آنکه شهرستانی فرقه مفضلیه را از فرقه  
 خطابیته شمار کرده میگوید در حجت طائفه ان الامام بعد ابی الخطاب مفضل الصیرفی و کان یقول بربوبیه  
 جعفر دون توحده رساله آتی پس ایراد این فرقه در مقابل خطابیته قسمی را قسمی دیگر گردانیدن است  
 مفضل بن عمر چنانچه احادیث کثیره بآن ناطق است از اصحاب اسرار حضرت امام جعفر صادق علیه  
 السلام است شیخ اجل ابو عبد الله المفید قدس سره العزیز میفرماید که آواز شیوخ اصحاب آنحضرت

شرعیته و سبیل و اصول بحقیقت که مستلزم معرفت یقینی است تعیین فرموده تا زمانی که بدرجه استوار شده نشناخت حضرت کمال یافت و بغایت ارتفاع رسیده برین نبوت و ولایت و مشرف بر جمیع احکام کثرت و وحدت گشت چون دوره نبوت و رسالت بذات او گذشت مختم گشت همان خورشید در جانب مغرب بصورت اشخاص اولیا جلوه گیری فرموده و از کثرت بوحده و از ظهور بر بطون می رود از انوار و اطلال تعینات اولیا پیدا آمد و مشرق و مغارب بر آب رود و در شرقی و غربی محاذی یکدیگر گشت پس هر یک در مقابل دیگر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعین از تعینات اولیای امت مرجمه واقع باشد که علمای آئینی کاتبی آری اسرائیل و چنانچه از افق سنهداد ظهور یافته بود در افق غیب مخفی شود و مبداء و معاد یکی شود و دایره کمال با تمام رسید چون در مقابل نقطه انقطاع شرقی نقطه انقطاع غربی واقع می شود و نزدیکترین نقطه مرکز دایره وجود جناب ختمی علیه السلام از جانب مشرق تعین حضرت مسیح است علیه السلام که سلسله نبوت از او با جناب بلا واسطه منتهی میگردد و از جانب مغرب تعین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که سلسله ولایت از او با جناب بی واسطه جناب ختمی علیه السلام می رسد پس آنجناب مشایخ و مضایح حضرت مسیح علی نبیا و علیه السلام باشد و از باب کشف و شهود قسادی در اوج شعاع در زاویه انعکاس نیز مرزی با منتهی می تواند بود چنانچه بر فطن خیر مخفی نیست صاحب گلشن را در قدس ستره

✦ العزیز در تعیین فرموده آیات

نورش شد ولایت سایه گستر	مغارب با مشرق شد برابر
مراتب جمله اندر پای او است	وجود خاکیان از سایه او است
زهر سایه که اول گشت حاصل	در آخر شد یکی دیگر است ابل
کنون هر عالمی باشد ذات	رسولی را مقابل در نبوت

نار حاکم میفرماید چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت آنحضرت در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق است از هر نقطه سایه تعین کاملی بر اظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوایی نور در رسید سایه چنانچه چون آن خورشید استوار گذشت در وی بجانب انحراف کثرت که زمان ولایت است آورد هر یک در دوره نفع و انحطاط شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعین شخصی از اشخاص اولیا تواند بود چه در دایره تعینات او بر نقطه انقطاع شرقی نقطه انقطاع غربی می باشد مثال آنکه نسبت با زمان حضرت رسالت علیه

محمدی علیه السلام صورت و مرئوب اسم کلی الله است و الله در تبار او و چنانچه اسم کلی الله که مجموع جمیع  
 اسما و صفات و مشتمل بر حقائق کلی اسما و مقدم و محلی بر همه است و از الله فیض و امداد جمیع موجودات میرسد  
 حقیقت آنحضرت نیز مشتمل بر جمیع مراتب و مظاہر است و جمیع موجودات از عقول و نفوس و افلاک و ملکات  
 و جزان از انوار او مستفیض اند و همانا نور محمدی علیه السلام بیش از غیر عظمت است که بسبب طلوع عاوا از افق شرق  
 ذوات وجود اعیان ثابتة بمنصه شود و جلوه گرفته بقدر قابلیت و استعداد مورد هر یک اقتباس انوار  
 وجود کمال و صفات جلال و جمال او مشکوة انوار او کرده خصوصاً ذات کاملان که بنا بر کمال قابلیت تمتع  
 استعداد زیاد از ذوات دیگر اقتباس اشعه انوار جلال و جمال و اخلاص صفات کمال از آن معدن انوار  
 نموده با خلاق حمیده اش متخلق و عکس بارگش متخلی گشته اند پس ذات جمیع کاملان از انبیا و اولیا علیهم  
 السلام مظهر عظم انوار جمال با کمال آنحضرت باشند و هر چند بحسب تعین و صورت امتیاز در میان کاملان  
 واقع است و آدم و نوح و موسی و عیسی غیر محمد اند علیهم السلام فاما باعتبار حقیقت همه مظاهر و جمال نور محمدی  
 علیه السلام و مرکز دایره وجود من الازل الی الابد غیر از خود شدید اعظم حقیقت محمدی علیه السلام نیست  
 و چنانچه سیر آفتاب و حلول آن در هر درجه از درجات دایره ارتفاع مقتضی ظهور ظلی است از اطلال که مردم و  
 هر ساعت سایه دیگر از وظایر بگیرد و درجات ارتفاع مقتضات مخرج آفتاب است و در وقت طلوع سایه زنی است  
 و از نیست و هر قدر ارتفاع زیاد میشود سایه کمتر میگردد و تا زمانی که بدائرة نصف النهار که غایت ارتفاع  
 آفتاب است میرسد بهایست انقاص و کوتاهی میگراید و هر گاه مسامت روس اهل بلدی باشد بقدر  
 منفی میگردد و سیرت اعظم ختمی بر دایره شهود و حلول آن در درجات آن نیز مقتضی تعین و ظهور شخصی اشخاص  
 اهل کمال که ظلال آن آفتاب سپهر کمالند بگیرد و درجات دایره شهود و ظهور بمنزله مقتضات نزدیکان  
 که یکبار بالا بایستند تا بمرتبگی محمدی تو اندر رسید و از ابتدای طلوع و ظهور نشاء آدم در هر دو قرن در نشاء  
 کاملی بحسب مراتب ظهور و بر زمین بایستد بدائرة نصف النهار فلک هدایت که غایت ارتفاع آفتاب  
 حقیقت است برسد درین نشاء جلایب اختلاف از رخ زیبا بر کشود بصورت محمدی علیه السلام جلوه گیری  
 میفرماید بلخص سخن آنکه خورشید نور محمدی علیه السلام که از عینیت و وحدت و خفا در مراتب ظهور و کثرت  
 از جانب مشرق طلوع نموده در صورت ظلال تعینات انبیا علیهم السلام بدرجات ارتفاع برآمد و قوانین

بسبب ضیق عبارات و تشکی الفاظ حیاتیات در کلام عرفا تعبیر از آن با اتحاد و علیت واقع میشود و سامع غلط  
 می‌افتد و بیان وصول انسان بدین مرتبه بسبب اجمال آنست که شرف انسان و فضیلت او بر همه غیر آن  
 تکمیل قوت نفسی و روح نطقی است که بآن از جنم بیض عالم سفلی بزرگ عالم علوی شرف میگردد و طریق حصول  
 این کمال و فضیلت و سبیل وصول او بدین شرف و مغزیت حواله تفکر و رویت و عقل و ارادت نموده کلیه سعادت  
 و شقاوت و نقصان و تمامت بدست کفایت او باز داده و او را در قوت عطا فرموده اند یکی قوت شهودی بمعنی  
 اهم که شامل قوت غضب باشد که بآن ادراک لذات بدنی و غلظت حیوانی مینماید مثل خوردن و آشامیدن جماع کردن  
 و غلبگی حبستن بر خصم و امثال آن از لذات عاجله فایده دوم عاقله که بآن تمیز میکند نیک را از بد و ضرر را از شر و صحت  
 میشود بر کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتقان بصفات حمیده و تخلق با خلاق پسندیده که مختص  
 قوت سعادت ابدیه و نیل مقامات عالییه باقیه است و کلام مجز نظام الهی که بدینا کنجین اشاره است باین دو قوت  
 و قوت عاقله را در شعبه است قوت علمی و کمال قوت عملی آنست که قوی و افعال خاص خویش را مرتب و  
 منظم گرداند چنانکه با یکدیگر موافق و مطابق شوند و بر یکدیگر تکیه نمایند پس بتأمل ایشان اخلاق او  
 مرضی گردد و اجدان آن بدرجه کمال عین که آن تبدیل امور سازد و مدن باشد بر ستار و الیکه اعتبارت  
 افتد منظم گردند و کمال قوت علمی آنست که شوق او بسوی ادراک معارف و نیل علوم باشد تا بمقتضای شوق  
 احاطت بر مراتب موجودات و اطلاع بر حقائق آن بحسب استقامت حاصل کند بعد از آن بمعرفه مطالب  
 حقیقه و غرض کلی که انتهای جمله موجودات با او بود شرف گردد و کمالیکه تعلق بقوت علمی دارد بشا بر صورت  
 و کمال قوت علمی بمنزله ماده و پنهانکه صورت را بی ماده و ماده را بی صورت ثبات و ثبوت نتواند بود همچنین علم بی عمل  
 ضایع بود و عمل بی علم محال پس علم سبب و عمل تمام باشد پس اگر انسان را قانند و فوق آبی یا زیاد گردد و بر وفق  
 صلحت از روی ارادت بر قاعده مستقیم حرکت کند و قوت شهودی را مطیع و منقاد قوت عاقله ساخته  
 یکی بهمت و تمامی نعمت خود را صرف تکمیل این قوت گرداند و بتدریج بسوی علوم و معارف و آداب فضائل  
 را برود و در صد تکمیل هر دو شعبه او در آمده بحسب قوت و طاقت خود هر دو را کمال رساند از ابتدای این سیر  
 شروع در کمالات خاصه انسانی کند و هم عقل بر او افتد بلکه بآنها انسانیت بالفعل آن وقت باشد و  
 تا بلایت فیضان صورت خلقی انسان بهم رساند و بحقیقت اطلاق انسان بر او در احوال سابقه شبیه

السلام در جانب که بشا به شرق تصور نموده شد هیچ نبی از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که آن او انان  
 ای عیسی بن مریم فانه لیس منی و پیش منی یعنی منی که دعای بحق باشد که عبارت از نبی مرسل هست و از جانب مغرب که طرف  
 ولایت تصور نموده شد سید آریه ولایت ظهور حضرت مرتضی علیه السلام گشت و حضرت رسالت فرمود آن علیا  
 متقی و اناسن علی و آینه نکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی و ایضا انا قاتل علی تنزیل القرآن علی  
 یلی ساویل الفرقان و ایضا قال علیه السلام لا بی مکر یا ابا بکر کنی روکت علی فی العدل سوآ و ایضا قال انما یتیم  
 العلم و علی بابها من اراد العلم فلیأت من بابها و ایضا انما علی من شجرة واحد و الناس من اشارة شتی و در کتب آنکه مرتضی  
 علی مایه السلام سید ولایت است آنست که سلسله تسبیح کا طمان اولیا الله جعلی کرم الله وجهه میرسد و  
 از و حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام اتصال بیاید پس هر گز مرتضی علیه السلام در مقابل عیسی علیه  
 السلام باشد و مصداق نمعنی اینست که چنانچه در میان انبیا علیهم السلام بالو هیت هیچ نبی غیر عیسی علیه  
 السلام قائل نشده اند در خلفا نیز بالو هیت هیچ خلیفه سوای او کسی معتقد نشده دیگر آنکه چنانچه در قرآن  
 کریم مذکور است که عیسی علی نبینا و علیه السلام میفرماید و آتینکم بما کما کلون و ما تفرحون فی سیرکم از ثقات  
 مرویست که مرتضی علیه السلام فرموده است اگر ترسیدی که شما حضرت پیغمبر کافر شوی یا اخبار تمام مینویسم هر چه  
 شما خوردید و هر چه در خانه های خود ذخیره کرده اید و از بیجا قیاس سازد و لیا باباتی انبیا و مناسبت بنیما  
 تحقیق میکنم آتی کلامه مخصوصا ظاهر اینست سر حدی که در میان عامه و خاصه مستفیض است و احمد و حاکم و  
 ابوداؤد و ابویعلی و ابن عدی و ابونعیم و فضائل صحابا و علی روایت کرده اند و قال دعانی رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فقال ان فیک مثلنا من عیسی الغضنه الیه و حتی بهتوا الیه و احبته الثماری حتی انزلوا بالنزل الیه  
 لیس سیالا و انه یملک فی اثنان محبت سفره لیس فی و بیاضن حکما شنای علی آن بینه و تمسیت تقریر  
 حاصل تشابه و مناهات حضرت ولایت مرتبت با جناب عیسی علی نبینا و علیه السلام در آثار توحیدیه تشابه آنجناب  
 در حدیث تسبیح در اتحاد لا هوت باناسوت بر فرض صحت نقل از فضائل پس بدانکه مراد از اتحاد در اینجا هم منی تحقیقی  
 نیست تا موجب تکفیر شود و تعالی الله عن ذلک علما کبیرا و جل قدره المفضل من ان یرفعه بارشانی هلا طویل  
 بلکه مقبول کنایه از مقام محو بعد المحو و بقا بعد از فناست چنانچه بعضی از عرفا گفته اند

ان بار علین است نه از روایتها  
 این خانه پر از دست و لیکن از جلال



چه محققین در رجال تصریح نموده اند که این جماعت صرفاً بودند و غیر نبوت و رسالت بودند و قسمی تقسیم شده اند  
 تشریعی و تعریفی تشریعی را منقطع و تعریفی را غیر منقطع میدانند شیخ محمد بن ابوالدین عربی در خصوص حکم فرموده که آن الزاماً  
 و البته عسی نبوت تشریع و رسالت متقطعان و الوالاته لا یقطع ابداً الا آخر افعال استبداد علی عهدانی در شرح خصوص سرفرا  
 یعنی نبوت و رسالت دو قسم است یکی تحقق بتشریح دارد که آن ادا امر و لوازمی است از حق بر خلق بواسطه انبیاء و آن  
 انقطاع پذیر نیست و قسم دیگر خود ادا امر و تعظیم و اطهاراً اسرار عالم ملکوت و کشف اسرار ربوبیت و آن منقطع  
 نیست و آنرا با گویند استحقاق کلامه و دیگر آنکه قول به حلول و اتحاد بلکه غلو در حق مشایخ خود مخصوص درین رجال متفق  
 نیست برخی از محدثین اهل سنت نیز درباره مشایخ و محدثان بیان خود غلو میکنند و قائل بحلول و اتحاد اند اما هر دو  
 و تفسیر کسب فی شرح تفسیر کریمه اخذوا اخبارهم و خبرها منهم با یاسن دون الله و المسیح مجیم و ما امر و الا المعبود  
 الهدا و احذوا الا الله الا هو سبحانه عما یشرکون میفرماید بقول الثانی فی تفسیر نوره الربوبیه ان انجمال و کجشویه میاذا  
 بالخوانی تعظیم شیخ خود و قد تم فهدی سبل طبعهم الی القول بالحلول والاتحاد و ذلك المشیخ اذا کان طالباً للذنب العجید  
 عن الدین لعل فی الیه من الامر کما یعولون و یعتقدون و شایسته بعض الزورین من کان اعبداً عن الدین  
 کان یا امرت باصحابه بان یجذبه الله و کان یقول لهم انتم عبیدی و کان یلقی الیه من حدیث الحلول والاتحاد شياً  
 و لو خلق بعض الخبیث من اتباعه فترجا اذ حی الا کبریه فاذا کان بذات شایسته هذه الامه فکیف یجذبون فی الامم التا  
 اثنی دیگر آنکه بجهت را و عمریه و بیانیه و غیره مقابل خطابه ذکر کردن لغو محض است و قسم ششم را قسم آن  
 گردانیدن است چه عبدالکریم شهرستانی این فرق ضاله را از فروع خطابه شمرده و نظره عبارتست فی کتاب  
 الملل و النحل ان خطابه صحابی بنی خطاب مجتبی بن ابی زبیب الاسدی الاضغ و هو الذی غزی نفسه الی ابی عبید  
 جعفر الصادق علیه السلام فلما اوقف الصادق علی ظلوه الباطل فی حقه تبرأ منه و لعنه و امر اصحابه بالبراءة  
 منه شد و القول فی ذلك و بالغ فی التبری منه و لعن علیه فلما اعتزل عن اذی الامر لنفسه فذم ابو الخطاب ان  
 الائمة انبیاء ثم ائمه و قال بائمه جعفر بن محمد و آئمه ائمه و هم انما الله و اختاره و الائمة نور فی القنیه و النبوه  
 نور فی الامم و لا یخلو العالم من هذه الآثار و الاوار و زعم ان جعفر هو الائمة فی زمانه و لیس هو المحسوس الذی یرونه  
 و لکن لما نزل الی هذا العالم لیس تلك الصورة قرأها الناس و لما وقف علیه بن موسی صاحب المنصور علی قبره  
 دعوته قتل بنی کوفه و افرقت خطابه بعدده فرقاً ففرقت فرقان اللام بعد ابی الخطاب رجل یقال له سعده

باطلاق اسم خرمایط و اگر بر غوره تواند بود باجماله شروع درین سیر اجتماعی اتصال بود با عالم شریف و وصول  
 ملائکه مقربین و عقول و نفوس مجرد چون انسان بدین منزلت و مقام رسد ملکات و صفات ملکی در نفس او بسوخ  
 یابد صورت انسانی خلق نموده بصورت روحانی و کز بیان مصور گیرد چون از این مقام باغیر از ترک نهد و بقیام  
 و اتحاد قائم گردد و اتحاد امر او وجود و اتحاد بهم رسانند خرد مستور که از لفظ آغاز کرده باشد بدان نقطه رسد پس  
 و ساطع غنی شود و رسد آرزو سعادت کی گردد و تجلی ذات او انانی گرداند و حق بانی خیر حقیقت متعلق و نهایت مطالب  
 که آن حق مطلق بود مانند سبب و جد یک ذوالکمالی و الا کرام دل او عین ذات شود و نفس او ظاهر صفات از بجز ذات  
 جدول صفات و نعت از مجاری صفات او جریان یابد و تخلق با خلاق باری و نسبت به حضرت او عزت همه مستحق شود  
 و قامت بلقیش بخلعت و الای صورت و اخلاق آنی شریف اختصاص پذیرد و سجود ملائکه بر پیشین گردود و هر چه که

بالاترین مرتبه است فائز گردد و کنه باقی

عشق تو در تاب شوق بگذاخت مرا	وز جمله صفات من سپرداخت مرا
پس خلعتی از صفات خرد ساخت مرا	زان خلعت دلنواز بنواخت مرا

قد تواند بود که حدیث نقل شده است علی صورت اشاره با نیت باشد هر که در مقام رسید منزلی یافت که لوق آن منزلی  
 نیست و کمال بدین منزلت حضرت رسول را بود علیه السلام که خطاب آنک لعلی غلق عظیم مخاطب گشت و بعد  
 از آن صاحب این منزلت حضرت عرفا و خاتم الاولیا حضرت امیر المؤمنین باقی اولیای کرامند صلوات الله  
 علیه و آله همین اینست حاصل آنچه که محققان در بیان نموده اند و تحقیق این مقدمات بیانی وافی تر از آنست  
 که در تعالی در محل مناسب اوین کتاب بیان نمودند و در حدیث قدسی مشهور که عاتق و خاتمه  
 بطریق صحیح روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی قال ان عادی لی و لیا فقلنا یخبر  
 ما تقربال العبد شیئا احب الی الله من ان یقرضه علیه و آله عیبه یقرت الی بالتواضع حتی یحسبها اذا اجبت کفرت بسمه  
 الله صیح بود بصره اندی بصره و دیده اندی بپیش و ده اندی شیشه بهمان سألنی لا عظیمه وان استعانی لا  
 ما ترقبت فی شیء انا قاطع کفر قدی فی قبض روح المؤمن کیره الموت و اگر مسانه و لا بد از سینه دیگر آنکه قول او  
 ایشان اینست که بجز در رسالت منقطع نیکو ندانم اگر مراد از این کلام اینست مذرب بفضلیه اینست بجز  
 بهای تشریحی منقطع نیکو در غیر رسالت و اگر مراد از این کلام اینست مذرب بفضلیه اینست بجز

است خورساینه میکنم و این فرقه را بر بنیه گویند و طائفه گمان کردند که امام بعد از ابی الخطاب بیان از  
 عمر جمعی است مقاله آنها مانند مقاله طائفه اولی است مگر آنکه اعتراض خودی نمایند و این گروه در کتاسه کوفه  
 نیمه زده بعبادت حضرت صادق علیه السلام مشغول و مجتمع بودند که خبر اینها بیزید بن عمر بن میسر رسید او را  
 گرفته در کتاسه کوفه بردار کشید این فرقه را جمعی خوانند و طائفه گمان کردند که امام بعد از ابی الخطاب مفضل صغیر است  
 و ربوبیت حضرت جعفر صادق قائل بود و اعتقاد ثبوت و رسالت آنحضرت نداشت و از همه این گروه شقاوت  
 پزوده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تبری و لعن فرمود و اینها را مطرود ساخته بودند و همه اینقوم  
 جاهل و حیرت زدگانند بالجمله این فرق ضاله نزد اثنا عشریه بجهت ادعای ربوبیت و ترک فرائض و ارتکاب  
 محرمات در حداد کفار محسوبند لیکن قول او که آنها گمان کردند حقیقت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بنظر  
 نمی آید موجب تکفیر نمیتواند شد زیرا که در حقیقت حقیقت جمیع اشخاص انسانی همین است چه انسان عبارت است  
 از نفس ناطقه که تعبیر با ناسن واقع میشود و در وضعش مبدی شده که نفس ناطقه جسم جسمانی و قابل رویت است  
 بلکه اجسام هم بالذات بغیر توستطام دیگری مرئی نیستند چه مرئی بالذات اضر او الوان و اشکال اند و اجسام چو ستاره  
 آنها مرئی میشوند و بر تقدیر تسلیم که در کلام آنها بر باطن آنحضرت علیه السلام که منبع انوار و مراتب تجلیات حقایق  
 است اطلاق رب در کلام آنها واقع شده باشد هر از آن ربوبیت اضافی است این معنی انسانی عبودیت و ربوبیت  
 نیست چه باطن آنحضرت را از حیثیت انصاف کمال ربوبیت حاصل بود اگر چه در انما استفاضه کمال است  
 در رب مطلق میفرمودند این معنی موجب تکفیر نمیتواند شد زیرا که مثل آن در کلام محققین صوفیه واقع شد شیخ قهیبی  
 لدین عربی در فصوص الحکم میفرماید تم کعب علم الحق و صف نفسه باطنه و باطن فاوجد العالم عالم غیب و  
 بشهادة لیدرک الباطن بعیننا و الظاهر بشهادتنا و وصف نفسه بالرضا و الغضب و اوجد العالم الخوف  
 لرجاء فحان غضبه ویر جو رضاره و وصف نفسه بانته حسیل و ذو جلال فاوجدنا علی الهیة و انس و کذا جمیع ما  
 ینسب الیه تعویضی به شتم عمر بن الصغیرین بالیدین اللتین توتهننا منه علی خلق الانسان الکامل لکنونه  
 جامع لحقائق و مفرداته فالعالم شهادة و الخلیفة غیب و لهذا یجب السلطان و وصف الحق نفسه بانته  
 لعلک انتم و هی الاجسام العنصریة الکثیفه و التورانیة و هی الارواح اللطیفه و العقول و النفوس و عالم الامر  
 لا یدرک العالمین کثیف و لطیف فهو عین الحجاب علی نفسه فقد یدرک الحق احدی انک انفسه فلا ینزال فی